

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گریزگاه بی‌گناهی

در شرح فصوص شیخ طایبی (۲۲)

پنج‌شنبه ۲۹ - ۰۱ - ۱۴۳۴؛ ۲۳ - ۰۹ - ۱۳۹۱؛ ۱۳ - ۱۲ - ۲۰۱۲

آنچه در سر سویدای بنی‌آدم ازوست  
(سعدی)

نه فلک راست مسلم نه ملک را حاصل

### I. فص حکمت الهیه در کلمه آدمیه

#### 1- متن و ترجمه:

فَحْفَظَ فَقَدْ وَعَظَكَ اللَّهُ بِغَيْرِكَ، سَأَنْظُرُ (وَ أَنْظُرُ) مِنْ أَيْنَ أُبَيُّ عَلَى مَنْ أُبَيُّ عَلَيْهِ.

فَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَمْ تَقِفْ مَعَ مَا تُعْطِيهِ نَشْأَةُ هَذَا الْحَلِيفَةِ، وَ لَا وَقَفَتْ مَعَ مَا تَقْتَضِيهِ خَصْرَةُ الْحَقِّ مِنَ الْعِبَادَةِ الدَّائِيَّةِ، فَإِنَّهُ مَا يَعْرِفُ أَحَدٌ مِنَ الْحَقِّ إِلَّا مَا تُعْطِيهِ ذَاتُهُ، وَ لَيْسَ لِلْمَلَائِكَةِ جَمْعِيَّةُ آدَمَ، وَ لَا وَقَفَتْ مَعَ الْأَسْمَاءِ الْإِلَهِيَّةِ الَّتِي تُخْصُّهَا، وَ سَبَّحَتْ الْحَقَّ بِهَا وَ قَدَّسَتْهُ، وَ مَا عَلِمَتْ أَنَّ لِلَّهِ أَسْمَاءَ مَا وَصَلَ عِلْمُهَا إِلَيْهَا، فَمَا سَبَّحَتْهُ بِهَا وَ لَا قَدَّسَتْهُ تَقْدِيسَ آدَمَ. فَغَلَبَ عَلَيْهَا مَا ذَكَرْنَاهُ، وَ حَكَمَ عَلَيْهَا هَذَا الْحَالُ فَقَالَتْ مِنْ حَيْثُ النَّشْأَةُ، "أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا" (۲:۳۰ البقرة)، وَ لَيْسَ إِلَّا التَّرَاغُ وَ هُوَ عَيْنٌ مَا وَقَعَ مِنْهُمْ. فَمَا قَالُوهُ فِي حَقِّ آدَمَ هُوَ عَيْنٌ مَا هُمْ فِيهِ مَعَ الْحَقِّ.

پس، خود را باش (ببای خود را) که خدا پندت داد با غیر تو، و بنگر از کجا آمد آنچه آمد بر سر آن که آمد (و بنگر چه گونه هلاک شد آن که هلاک شد، از کجا لغزید آن که لغزید).

چه ملائکه گمانی نداشتند نسبت بدانچه نشئه این خلیفه می‌بخشیدش، و نه هیچ گمانی می‌بردند نسبت بدانچه حضرت حق اقتضای آن را داشت از عبادت ذاتی، زیرا احدی نمی‌شناسد از حق مگر آنچه را ذاتش او را به دست می‌دهد، و ملائکه نداشتند جمعیت آدم را، و نه توقف کردند با اسمای الهیه‌ایی که ویژه آنها بود، و تسبیح می‌نمودند حق را با آنها و تقدیس می‌کردند او را. و ندانستند که خدا را اسمایی است که علمش به آنها نرسیده است، و تسبیح نکرده‌اند او را با آنها، و تقدیس ننموده‌اند او را، تقدیس آدم. پس، چیره شد بر آنها آنچه یاد کردیم، و حکم کرد بر آنها این حال، و از حیث نشئه [خود] گفتند، "أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا" (۲:۳۰ البقرة) (آیا قرار می‌دهی در آن کسی را که فساد کند در آن؟! ) و [این فساد] نیست مگر نزاع، و آن عین همان چیزی است که واقع شد از آنها. پس، آنچه را گفتند در حق آدم عین همان چیزی بود که آنها در آن بودند با حق.

### 2- شرح مختصر و مزجی مهانمی: شیخ علاء الدین علی بن أحمد مهانمی (متوفی ۸۳۵ ه ق) در شرح خود بر فصوص الحکم

تحت عنوان "خصوص النعم فی شرح فصوص الحکم" (ص ۷۹-۸۰) چنین آورده است:

"پس، خود را باش (ببای خود را)" از منازعت با او، "که خدا پندت داد با غیر تو" با اقامه حجّت بر غیر تو، و توبیخ او، و این چنین حفظ کن خود را از مخالفت با او، که خدا پندت داد با آنچه غیر تو انجام داد، که ایلیس و پیروان او باشند، و "و بنگر چه گونه هلاک شد" با هلاکتی کلی، "آن که هلاک شد" (از کجا لغزید آن که لغزید)، که همان ایلیس بود که مخالفت امر او کرد، و حبط شد عمل هشتاد هزار سال او برای حق با آن همراه ملائکه، و إخراج شد از زمره ملائکه تا آنجا که پیشگام اشیق‌ای شد و پیشوای آنان شد.

سپس، اشاره فرمود به این که نزاع با حق و مخالفت با او ناشی بود فقط از جهل به اسرار او در افعال و احکامش، و گفت، "چه ملائکه گمانی نداشتند نسبت بدانچه نشئه این خلیفه می‌بخشیدش" از إحاطه‌اش به اسرار خلق و جمع کردنش آنچه را متفرّق است از ظهورات اسماء حق. "و نه هیچ گمانی می‌بردند نسبت بدانچه حضرت حق اقتضای آن را داشت از عبادت ذاتی" که اقتضای آن را دارد جمع کردن ذات اسماء را، و آن بر نیاید مگر از مظهر جامع همه اسرار آنها، و چگونه ملائکه بویی از آن برده باشند [در حالی که] "احدی نمی‌شناسد از حق مگر آنچه را ذاتش او را به دست می‌دهد" یعنی مسلم ادراک کرد آن را از ذات خود، یعنی آنچه تمثّل یافت از غیر در ذاتش، "و ملائکه نداشتند جمعیت آدم را" تا درک کنند آنها را از ذات‌های خود، "و نه توقف کردند با اسمای الهیه‌ایی که ویژه آنها بود" یعنی نشئه آدم زیرا آن اسماء یافت نمی‌شدند قبل آدم در غیر او تا تمثّل یابند در إدراکات ملائکه، و ملائکه نپرستیده بودند حق را با اسماء مخصوص تا چه رسد به عبادات ذاتی، چه "و تسبیح می‌نمودند حق را با آنها و تقدیس می‌کردند او را" [پاورقی: یعنی توقف نکردند با اسماء تنزیهی مخصوص خود نیز، زیرا اگر توقف کرده بودند، اعتراض نمی‌کردند. حاصل مجموع کلام آن است که آنها توقف نکردند با آنچه مقتضای نوات‌شان بود، و توقف نکردند با مقتضای ذات خلیفه، و نه با مقتضای عبادات ذاتیه الهیه به سبب عدم وقوف و إطلاع‌شان از ذاتیات، و آن به خاطر عدم علم‌شان به ذات حق تعالی بود، چه آن اصلاً درک نمی‌شود، و چون آن درک نشود، درک نشود ذاتیاتش، چه آنها فرع آن هستند. پس، فهم کن!]

سپس، اشاره فرمود به این که جهل‌شان مرگب بود، و گفت، "و ندانستند" ملائکه "که خدا را اسمایی است که علمش به آنها نرسیده است" یعنی به آن اسماء "و تسبیح نکرده‌اند او را" یعنی ملائکه حق را "با آنها" یعنی با یاد آن اسماء "و تقدیس ننموده‌اند او را، [تقدیس آدم]" بلکه گمان می‌داشتند که آنها إحاطه علمی دارند به اسماء او، و تسبیح و تقدیس می‌نمایند او را با آنها، و برای همین، إطلاق بکار بردند در دعوی تسبیح و تقدیس "چیره شد بر آنها"، یعنی بر ملائکه "آنچه یاد کردیم" یعنی نه از جهت محبوب بودن هر کدام با نفس خود، "و حکم کرد بر آنها این حال" یعنی جهل مرکبی که موجب گمان إحاطه آنها به اسماء الهیه و به آنچه در اکوان است از اسرار او شده بود علاوه بر جهل‌شان به جمعیت الهیه آدم، و اختصاص او به بعضی اسماء الهیه، و آنها همان‌هایی بودند که نرسیده بود علم‌شان بدانها، بلکه او را قاصر دیدند حتی از تجلی اسماء الهیه‌ایی که در آنها تجلی کرده بود "و گفتند از حیث نشئه"، جسمانیت آدم که مشتمل است بر عناصری دارای طبایع متقابلی که عالم کون و فساد بدان قائم است، که مشتمل است بر شهوت و غضب به خاطر آنچه در آن است از هوی و آتش، "أَجْعَلُ فِيهَا" (آیا قرار می‌دهی در آن) یعنی در زمین، "مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا" (۲:۳۰ البقرة) (کسی را که فساد کند در آن) با طلب شهواتش، و خون بریزد با هیجان غضبش.

سپس، شیخ- رضي الله عنه- افزود بر آنها با قول خود "و [این فساد] نیست" یعنی فساد آدم و اولاد او "مگر نزاع" با حق با اعتراض بر او در آنچه نمی‌رسد بدان عقولشان، و خشم به قضاء او در آنچه سازگار نیست با طبایع‌شان، و مخالفت اوامر و نواهی او. "و آن" یعنی نزاعی که از آن تعبیر شد به فساد در قول ملائکه که طعن زدند به آدم "عین" یعنی مثل، "همان چیزی است که واقع شد از آنها" با حق هنگامی که اعتراض کردند بر او، و چون طعن‌شان به آدم نزاعی بود با حق، آنها سبقت گرفتند بر آدم در آن، "پس، آنچه را گفتند در حق آدم" از فساد "عین همان چیزی بود که آنها در آن هستند" الان از نزاع "با حق" سبقت دارندگان بر آدم در آن، پس آنها شایسته‌تر بودند به آن طعن.

3- ادامه شرح جندی بر فص آدمی: مؤیدالدین جندی در شرح فصوص خود (ص ۱۸۳-۱۸۲) چنین آورده است: او - رضي الله عنه- گفت: چه ملائکه گمانی نداشتند نسبت بدانچه نشئه این خلیفه می‌بخشیدش، و نه هیچ گمانی می‌بردند نسبت بدانچه حضرت حق اقتضای آن را داشت از عبادت ذاتی، زیرا احدی نمی‌شناسد از حق مگر آنچه را ذاتش او را به دست می‌دهد، و ملائکه نداشتند جمعیت آدم را،

مراد او - رضي الله عنه- عدم وقوف ملائکه است با ادبی که اقتضای آن را دارد مرتبه خلیفه الله- تعالی- بعد خبر دادن خدای - تعالی- آنها که او "جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً" (۲:۳۰ البقرة) (جاعل خلیفه‌ای در زمین) است، و نشئه او به دست می‌دهدش احدیت جمعی کمال و إحاطه را، و نیز عدم وقوف‌شان بر آنچه موجب مرتبه ألوهیت می‌باشد از ادب و وقوف با امر الهی، در نتیجه، اعتراض نمودند بر حق- تعالی- چنانچه او- جل و علا- از آنها حکایت فرمود، "أَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنْ أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ" (۲:۳۰ البقرة) (آیا کسی را در آن می‌گماری که در آن تباهی می‌کند و خون‌ها می‌ریزد در حالی که ما تو را با سپاس، به پاکی می‌ستاییم و تو را پاک می‌شمیریم فرمود: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید).

پس، جمع کردند بین اعتراض بر الله و زخم زبان و طعن به کسی خدا او را تعدیل فرموده بود و ستوده بودش نزد آنها، ولی آنها خودستایی نمودند، و همه این امور منافی بود با نشئه آنها، که مقتضای آن بود که عصیان نکنند از آنچه خدا امر می‌فرمایدشان بدان، و انجام دهند آنچه را امر می‌فرمایدشان بدان. و آنچه ادب و تحقیق اقتضای آن را دارد از عبید نسبت به حق آن است که اعتراض ننمایند بر او در اوامر و نواهی‌اش و اِمْتِنَال کنند آنها را. و آنچه نشئه خلیفه اقتضای آن را دارد نزول سوی او و دخول تحت حکم خلافت و جمعیت اوست، نه زخم زبان و طعن به او، و به ویژه آن که نشئه آنها- حسب آنچه ادعای آن کردند از تسبیح و تقدیس- اقتضای عدم اعتراض و حسن قبول و تلقی آنچه إلقاء می‌شود به آنها را دارد، چه نشئه آنها وحدانی بسیط روحانی نورانی است، نه اقتضای اعتراض، چه آن نزاع است، و نزاع از مقتضای تضاد و تباین و تنافر است، بلکه مقتضای نشئه‌اشان ایمان و طاعت و عبادت ذاتی و تنزیه و تقدیس و خیر بود، نه غیر آن، زیرا آنها و غیر آنها را نرسد که بدانند در نفس حق چیست، بلکه آنچه در اوست از حق، و می‌شناسند حق را از حیث آنچه خودشان بر آنند "و ملائکه نداشتند جمعیت آدم را" چنانچه گذشت. پس، اوجب و اولی و اوجه و احرى آن بود که متصف باشند به انصاف، و انصاف دهند نسبت به او با اعتراف، نه استنکاف (تنگ داشتن) و اعتساف (بی‌راه رفتن و بیداد کردن) به خاطر إحاطه و جمعیت و سعه او، نه آنها.

او - رضي الله عنه- گفت: و نه توقف کردند با اسمای الهیه‌ایی که ویژه آنها بود، و تسبیح می‌نمودند حق را با آنها و تقدیس می‌کردند او را.

یعنی اسماء تنزیه و تقدیس، مانند السبوح، و القدوس، و الطیب، و الطاهر، و النور، و الواحد، و الأحد، و العلی، و خواهران آنها. "و ندانستند که خدا را اسمایی است که علمش به آنها نرسیده است"، مانند الخالق، و الرزاق، و المصور، و السميع، و البصير، و المطعم، و غیر آنها از آنچه تعلق دارد به تدبیر و تسخیر و ملك و سلطان و نعیم و عذاب و موت و هلاك و سقم و

شیفاء، و سائر اسماءبی که إختصاص دارند به عالم أجسام و طبیعت. "و تسبیح نکرده‌اند او را با آنها، و تقدیس ننموده‌اند او را، تقدیس آدم. پس، چیره شد بر آنها آنچه یاد کردیم"، مراد او - رضي الله عنه- آن چیزی است که نزد آنهاست از جمعیت ساری در نشأت‌شان با نفس رحمانی أهدی جمعی "و حکم کرد بر آنها این حال، و از حیث نشئه گفتند"، یعنی به لسان تنافی و تنافی که بین وحدت و بساطت ملکی و بین کثرت و ترکیب جسمانی است، "أَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا" (۲:۳۰ البقرة) (آیا قرار می‌دهی در آن کسی را که فساد کند در آن؟!)" و [این فساد] نیست مگر نزاع" یعنی موجب فساد و ریختن خون و آنچه از قبیل آن دو است همان نزاع است. "و آن عین همان چیزی است که واقع شد از آنها" در اعتراض "پس، آنچه را گفتند در حقّ آدم عین همان چیزی بود که آنها در آن بودند با حقّ" و اعتراض بر الله عین نزاع با کسی است که منازعی برای او نیست، و زخم بر آدم عین ریختن خون اوست، چه آن طلب عدم خلق و ایجاد او بود.